



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۱/۳۰

محمد ولی آریا

در صیانت وحدت و هویت ملی

این مضمون را دو نیم سال قبل در گرم دامن زنی به اغتشاش هویت ملی در افغانستان نگاشتم. اکنون چنان که دیده می شود این آتش هویت سوز همچنان در زیر خاکستر اغراض و منافع منادیان وابسته استعمار صغیر و کبیر مشتعل است، زیرا تا هنوز وظایف دستوری آنها در تحریک خصومت های قومی و زبانی و محلی به نتایج وخیم ضد ملی مورد نظر شان اصابت نکرده است. بنا بر آن به توصیه گرامی مرد دانشمند و وطن خواه کم نظیر جناب ولی احمد نوری، تکرار آنرا الزام ملی ای در این بحران فرهنگی مسلط بر کشور دانستم که با توجه به تغییر اوضاع با تحول استنتاج، آن را خدمت هموطنان تقدیم می کنم. م. ولی آریا

دیروز به درستی تفکیک نمی شد که مناقشه بر یک موضوع مسلم و بدیهی که تذکار هویت مشترک مردم افغانستان در تذکره های تابعیت است آیا محصول احساسات غلیظ قومی و علائق محلی عده ای از هموطنان ما بوده است یا نتیجه پالیسی های افتراق انگیز توسعه جویان صغیر ماورای مرزهای کشور بود، و یا آنکه مخلوق طرح های ملت شکنانه آزمندان کبیر است که توسط عمال رنگارنگ آن دامن زده می شد.

ما به صراحت و یقین می دانیم که احساسات قوم دوستی و علائق محلی همانند محبت به فامیل و خانواده پروری، پیوند های والای انسانی هستند که بدون این سلسله مراتب همبستگی، هیچ اجتماع انسانی مراحل تکامل خود را تا تشکیل یک ملت در خانواده جهانی نخواهد یافت. فامیل و خانواده و قبیله و قوم عناصر سازنده جامعه ای هستند که باید مترام و متکامل گردند تا بتوانند پیکره ای را بسازند که مورد اعتبار و اعتنای جهان باشد. این پیکره همانا «ملت» است.

ملت یگانه کانون معتبر در تعمیم حاکمیت سیاسی در جهان کنونی است. ملت بیانگر و نمایانگر هویت جمعی و شخصیت حقوقی انسان ها در عرصه جهان است. ملت امروز یک واحد اقتصادی است که منافع یک کلته انسانی را در محدوده معین جغرافیایی تشخیص، تأمین و تضمین می کند، و بالاخره هر هویتی در سطح جهان ریشه در ملتی دارد که این هویت برای مردمان سرزمین ما در مطمع کنونی تاریخ، «افغان» است آن چنان که دیروز «آریایی» و «خراسانی» بود. این که فردا حوادث و تحولات چه هویتی را به مردمان این سرزمین می دهد، به تصمیم و تعقل آیندگان ارتباط دارد.

چرا باید بر نام و نشان «افغان» به مثابه هویت مردم سرزمین ما اصرار و یافشاری کرد؟ در برابر آن سؤالی هم مطرح خواهد شد که چرا این نام و هویت شناخته شده و مورد اعتبار جهانی را خاموش گذاشت.

صرف نظر از سوابق تاریخی که به تحقیق دانسته شده است که کلمه «افغان» کنونی صرفاً به یک قوم و قبیله منسوب نبوده بلکه مردمان این سامان را از گذشته های دور به این عنوان خطاب می کرده اند، اگر به نام های ملل جهان نگاه شود تعداد کثیر آنها از نام یک شخص و یا یک قبیله و قوم آمده است چنانچه «امریکا» از نام سیاح ایتالی «امریگو و سیوچی» آمده و نام «فرانسه» که دیروز «گول» بود، در زمان سلطنت «فرانک» ها به فرانسه مبدل گشت. امروز کلیه مردم امریکا که به یقین همه ایتالی نیستند خود را امریکائی می گویند و مردم فرانسه که همه از قبایل فرانک نیستند خود را فرانسوی می خوانند. جای اندیشه و تعجب است که حتی عده ای از قلم زنان مهاجر تازه وارد افغانستان در غرب، به سادگی حاضر اند امریکائی و فرانسوی شناخته شوند مگر برآتش افتراق ملی در بین ملت دردمند و کشور بی سر و سامان افغانستان از دور هیزم می ریزند و با زیان و قلم چون کاسه گرم تر از آتش، مردم افغانستان را از هویت آنها تهی می خواهند، و یک بار به اطراف خویش نگاه نمی کنند هرگاه در این خانه جدید شان در غرب، این موج قوم پرستی مطلوب آنها اوج بگیرد، آیا سرنوشت این منادیان کاذب قوم و قبیله پرستی شرقی بدتر از یهودیان در آلمان نازی و جاپانی ها در امریکای جنگ دوم جهانی نخواهد بود؟ که بهتر است نخست سوزنی را بدست خویش فرو کنند تا بدانند که جوال دوزی را در بدن ملت معصوم افغانستان فرو بردن چه ناجوانمردانه است.

حال بر گردیم به کشوری که چهل سال است در آتش تجاوز ابر قدرت‌ان جهانی می سوزد و دشت و دمن و کوه و بیابانش از توغ شهیدان آزادی و ایمان گلگون است. ملیونها مرد و زن و کودک این ملت از آتشی که به خانه مشترک شان افتاد، چاره ای جز هجران از سرزمین آبائی خویش نیافتند و در خطه هائی که حاکمیت های سیاسی آن، این مردمان را با وجود هم دینی و هم زبانی، بیگانه می پنداشتند با مشقت پناه جستند، که نه تنها آنها را حایز حقوق سیاسی نمی شناختند بلکه حقوق انسانی و بشری آنها را نیز پامال و انکار می کردند صرفاً به خاطر آنکه آنها هویت ملی جداگانه ای داشتند که تا امروز آنانیکه از شر افروخته توسط عمال ضد ملی در افغانستان نمی توانند به کاشانه شان بر گردند، مجبورند در سرزمین های هم دین و هم زبان شان در ماورای سرحدات، با تحقیر و سرزنش و ستم کشی سیاسی بسوزند و بسازند. یکی در لشکر پرداخته استعمار صغیر با تمویل و تسلیح جهانخواران کبیر به نام طالب و داعش یا به زور و یا با اجبار اقتصادی مجبور ساخته می شود که فرزندش را جامه منفجره بپوشاند و به قتل و کشتار هم دینان و هم زبانان و هم وطنان بیگناه و معصوم خویش با قساوت تمام بفرستد، و دیگری در لشکر پرداخته فاطمیون برای دفاع از ستمکارترین رژیم و زشت ترین چهره تاریخ در دفاع از ستم و استبداد وابسته و پرداخته جهانخواران کبیر، خونش را به هدر دهد.

آیا ما لحظه ای به اندیشه نشسته ایم که چگونه امکان دارد مردمانی که دیروز برای دفاع از آزادی و مقدسات و حییت مشترک خویش در یک سنگر واحد سراسری در افغانستان با تمام توان مادی و معنوی جنگیدند، امروز افرادی و یا فرزندان از آنها حاضر می شوند همان همسنگران دیروزی را به قتل برسانند و یا آنانی که دیروز با سربلندی از آزادی و ایمان و حقوق ملی خویش دفاع می کردند امروز در خدمت سفاک ترین پسر استعمار، خون آزادی خواهان و حق طلبان معصوم سوریائی را بی محابا می ریزند، صرف به خاطر آنکه یک بازیگر نیمه ماهر صغیر در تعویل اهداف جهانی استعمار، بیرقی را مزورانه بر فراز آنها افراشته است. بالاخره چسان..

- مردمی که نیم قرن در حرمان هویت ملی در تحت تجاوز بیگانگان سوخته اند.
- مردمانی که ایمان و مقدسات شان در پنجهٔ دهشت افگنان به دستور معنویت سوزان جهانی هر روز رنگ باخته تر می شود.
- مردمانی که فرهنگ، تاریخ و زبان شان توسط برادر هم دین و هم فرهنگ و هم زبان و هم تاریخش، تردید و تخدیش و تحقیر می گردد ،
- مردمانی که دیروز بزرگترین متجاوزان تاریخ را در سرزمین خویش به زانو در آوردند، امروز توانا به دفع یک کتلهٔ محدود بی سرو پا در کشور خویش نمی باشند و یا فرزندان آنها بدون اجرت از بیگانگان، حاضر و قادر به دفاع از خاک خویش نیستند.
- ملتی که دیروز به فقر و گرسنگی و قحطی جنگ تن میداد اما حیثیت و آبرو و نام و نشانش را با تمام وجود حفاظت می کرد، امروز فرزندان از آن بی محابا پذیرفته اند که کشور شان در شمار فاسد ترین و خمار آلوده ترین کشور جهان باشد. اینها همه نشانه های نگون ساری معنوی، خفت تعقل و سقوط معیار های انسانی است؛ اما سوال اساسی اینست که چسان می توان یک انسان باعقل و درایت و قدرت قضاوت را اینسان زار و زبون ساخت.

امروز که دیگر حربهٔ تجاوز مسلحانه و مداخلهٔ آشکار به سرزمین دیگران نمی تواند چون گذشته های تاریخی نتایج آبی و ثمر دایمی به بار آورد، با آنکه عدم توازن قدرت نظامی در بین ملل، به خاطر هراس انگیزی جهانی از یک طرف و تمویل تأسیسات تولید سلاح های مرگبار از کیسهٔ ملت ها، وخیم تر از هر زمانی در تاریخ می باشد؛ اما تراکم ثروت در پنجهٔ فرودستان اقتصادی و بهره کشی و استثمار بی بند و بار فرودستان جهان، امروز پردهٔ وطن خواهی های کاذب را که لشکری از فقیران کشور را به جنگ های غاصبانه و استعماری می فرستاد، دریده است، و از جانبی جهانخواران نمی خواهند دیگر خود را در گیر بحران و جنگی سازند که منجر به تعویق در انباشتن ثروت گردد. لذا حربه دیگر و طرح تازه ای ریخته اند تا با مصارف کمتر، نتایج بهتر و دایمی تری را تدارک ببینند، آنست که به تمویل و تجهیز و تحریک لشکریانی در دو جبهه با دو قیافهٔ متفاوت پرداخته اند تا اگر نمی توانند ملل و مردمانی را به زور وادار به تسلیم نمایند باید عناصر و عواملی که این ملل را استقامت معنوی و جذب حق پرستی و معیار و محک قضاوت بر حق و باطل، تعقل وحدت گرایی و تفکر و ادراک اتکاء به خویشتن می دهد، باید آنرا با ذرایع مختلف توسط عمال خویش منهدم و نابود کنند تا این ملل را تهی از همه ارزش هایش سازند. آن روز دیگر ضرورتی نخواهند داشت برای تعبیهٔ اهداف و منافع شان زحمتی بکشند زیرا صرفاً با مردمان تهی از بُرندگی و ارزندگی مواجه خواهند بود که به سادگی می توانند آنها را چون گوسفندان بی آزار به هر قربانگاهی که خواسته باشند بفرستند.

این است آنچه امروز در افغانستان از نتیجهٔ اقدامات لشکریان به ظاهر مدافع قوم و قبیله و زبان و مذهب می گذرد اگر چه ظاهراً چنین پنداشته می شود که جناح های متضاد و متخاصمی در دو سمت این جدال فاسد مصروف نزاع هستند؛ اما باید به ملت معصوم و مؤمن و آزادهٔ افغانستان به صراحت حالی کرد که این جنگ جز یک جدال لفظی زرگری دار و دسته هائی است که رهبران شان در هونل های چهار ستارهٔ اسلام آباد و تهران مشترکاً حامل و عامل همان دستوری هستند که جهانخوران مقتدر سناریوی آنرا برای ایجاد یک حکومت جهانی اقتصادی نوشته اند.

ملت سراسری افغانستان باید با هوشیاری بداند که فریادهای قوم و قبیله پرستی کاذب که بعضاً توسط کاسب کاران حیره خوار تا سرحد انشقاق و انفکاک ملی و ارضی افغانستان دامن زده می شود، هیچ گاه متضمن، استقلال و آزادی و رفاه قوم و قبیله ای در تحت نفوذ این زر سالاران امتحان داده بدنام نخواهد بود، چه اگر خدای ناخواسته روزی این عناصر منفعت جو و خود فروخته به صد درگاه، سرنوشت و مقدرات یک قوم و یا قبیله را به صورت مستقل به دست بگیرند. روزی که آنها چون سلاطین قومی بر اریکه قدرت در چند وجب خاک تکیه بزنند، از همان روز نیت بیگانگان در بهره گیری از این پارچه ارضی ضعیف و ناتوان، گل خواهد کرد که احتیاج و دست نگری به مغرضین بیگانه، با منفعت طلبی بی رحم زر سالاران، و خصومت ها و رقابت با همسایگان، این قبیله و قوم را به خاکدان بی چارگی و بی نوائی خواهد نشانند.

در جهان کنونی که همه اندیشمندان اجتماعی و ممثلان آراء و منافع ملل همه روزه به ثروتمندی و نیرومندی ملی خود می اندیشند، بیگانه وسیله تحقق این آرمان را در اتحاد های وسیع می بینند. امروز اتحادیه های منطقی و قاره ای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی وسایل عمده در ضمانت هویت، منافع و رفاه ملل شناخته می شوند. در عصری که همه ملل انکشاف یافته جهان در پیکره های بزرگتر سیاسی و اقتصادی و فرهنگی می خواهند بر جهان مسلط گردند، در چنین عرصه ای که همه با هوشیاری و دوراندیشی علمی همبستگی و وحدت ملی خود را به مثابه یک نیروی قابل ملاحظه در سطح جهان مطرح می کنند و بدان وسیله بر اعتبار خویش در معاملات جهانی می افزایند، دامن زدن به علائق بسته قومی و زبانی و مذهبی برای رسیدن به قدرت سیاسی محلی و یا حفظ منافع شخصی نه تنها با ملت خویش در مجموع دشمنی ورزیدن است؛ بلکه با قوم و قبیله و هم زبان خویش نیز جفای نا بخشودنی خواهد بود.

این دامن زنی به انزوای های محلی و قومی نه تنها نامعقول است بلکه بی خردانه است زیرا هر قدر واحد های انسانی کوچکتر می شوند به همان اندازه، در ابعاد مختلفی چون قلت نیروی کار، محدودیت ارضی، کمبود منابع طبیعی، و غیره صدمه پذیر و دست نگرتر می مانند.

کسانیکه که چنین تلقین و تحریک می کنند که پافشاری بر علایق قومی و زبانی و محلی و مذهبی و دینی متضمن کسب امتیازات در حاکمیت سیاسی است و یا تأمین منافع اقتصادی و آزادی های سیاسی قوم و قبیله، در اصرار و تأکید بر انزوا و تفکیک تجربیدی امکان دارد، یا از دانش تکامل اجتماعی بی بهره اند و یا آن که دانسته آن را دامن می زنند. لذا یا کودن اند و یا منافق.

بدین معنی که اگر آنها اجازه و مجال دهند که کسب قدرت سیاسی در کشور نه در اتکاء و پافشاری بر اصول دموکراسی یعنی بر اساس آراء و منافع کتله های وسیع ملی به میان آید؛ بلکه بر مبنای علایق محدود و منحصر قومی و زبانی و غیره عرض وجود کند نتیجه آن همین است که امروز می بینیم، چه اگر احیاناً یک انتخابات سالم هم ممکن باشد، برنده همیشه، قوم و قبیله ای است که از لحاظ نفوس می تواند اکثریت را بسازد، اما این اکثریت یک اکثریت منطقی و دموکراتیک نیست، و این آراء یک آرای عادلانه نخواهد بود. چنین معیار و محک به خاطر آن ضد دموکراتیک و غیر عادلانه است که از کسب حاکمیت سیاسی نهاد ها و ساختمان سیاسی ملی متکی بر منافع و حقوق عام توده های سراسری یک ملت جلو می گیرد و قدرت سیاسی نه بر اساس وجاهت ملی و نه بر اساس کفایت و لیاقت و نه بر اساس مشی و مرام ترقی خواهانه ملی؛ بلکه بر اساس نژاد و زبان و قوم و مذهب تکیه می کند که

فرزندانی از ملت هر قدر دانا و توانا و مستحق هدایت سیاسی کشور باشند، چون متعلق به اقلیت قومی اند، باید همیشه کنار گذاشته شوند و از حقوق مسلم سیاسی و ملی خویش در تحت مناسبات قبیلوی محروم گردند.

حال اگر کسانی با این فورمول کهنه غیر عادلانه می خواهند برای حفظ منافع محلی خویش، توده های قومی و محلی را بفریبند، باید مردم افغانستان به روشنی بدانند که آنها کاسبکارانی اند که از تجرید و انزوای توده های حق باخته، نان می خورند.

هر گاه اقوام افغانستان می خواهند به حقوق عادلانه سیاسی خویش برسند، باید بر وحدت ملی و هویت مشترک خویش پافشارند، و در تثبیت حاکمیت سیاسی و حقوق ملی خویش از داخل تخم های کوچک قوم و قبيله برابند، ممثلین حاکمت خود را نه بر مبنای زبان و محل و مذهب شان بلکه بر معیار وطن دوستی، مردم پروری، آگاهی و جاهت ملی، ترقی خواهی و ایمان داری، با هوشیاری و شهامت و استواری بر گزینند. و حقوق سیاسی و ملی خود را از مجرای اصولی، سالم، پایدار و حقیقی آن کسب و تعمیل نمایند.

پایان

